**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010828**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

امروز یکی دو ساعت قبل خبر فوت مرحوم آقای قافی را شنیدم. مرحوم آقای قافی از چند جهت بر ما حق داشت، اینکه همسایۀ ما بود، موقعی که ما بچه بودیم و منزلی که ایشان در آن سکنی می‌کرد منزلی بود که قبلاً منزل حاج آقای ما و قبل از البته ولادت اخوی بزرگ ما یعنی اوائل ازدواج حاج آقا، آن منزل، منزل کوچکی بود تقریباً روبروی پل آهنچی آنجا منزل حاج آقا بود که بعد مرحوم آقای قافی آن را خریدند. خود حاج آقا روبروی مدرسۀ حقانی منزلشان بود که من در آن منزل به دنیا آمدم. آقای قافی خدا بیامرزدشان امام جماعت دورۀ طلبگی ما امام جماعت مدرسۀ حقانی بودند و شب‌ها ما خدمتشان از نماز جماعتشان بهره‌مند بودیم. بعد از نماز هم معمولاً ده دقیقه الی یک ربع دو سه تا روایت از اصول کافی می‌خواندند، سال‌ها این که من مدرسۀ حقانی بودم از محضرشان استفاده می‌کردیم، بعضی وقت‌ها هم من مکبرشان بودم. این هم بود، هم به خصوص تابستان‌ها که می‌شد بالای پشت بام گاهی اوقات نماز برقرار می‌شد من تکبیر نماز ایشان را هم می‌گفتم. یک ماه رجبی بود از ایشان درخواست شده بود که خلاصه بیشتر موعظه کنند، ایشان روایت را که مثلاً ۲، ۳ تا روایت می‌خواندند به یک روایت اکتفا می‌کردند و بعد موعظه می‌کردند. حدود ۲۵ دقیقه، نیم ساعت موعظۀ ایشان بود هنوز لذت موعظه‌های ایشان در جان ما هست، خدا رحمتشان کند. ایشان شاگرد مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی بودند و از محضر مرحوم حاج شیخ غلامرضا بهره‌مند بودند. مرحوم حاج شیخ غلامرضا در یزد خیلی محترم بودند، مورد توجه بودند و آن رفیق یزدی که در سیاحت شرق مرحوم آقا نجفی قوچانی ازش یاد شده همین حاج شیخ غلامرضا است. حاج شیخ غلامرضا البته خیلی محترم‌تر از آن که مرحوم آقا نجفی وصف می‌کند بود و بسیار مورد عنایت مردم یزد بود و در مورد ایشان، یعنی تصور عموم این بود و همینجور هم بود، به عنوان شخصی که صاحب کرامت هست و مردم به طی الارض ایشان اعتقاد داشتند. ولی اصل را من نمی‌خواهم خیلی در موردش صحبت کنم ولی اینکه حاج شیخ غلامرضا دارای کرامت بود و امثال اینها، که حتی کسانی که با روحانیت موافق هم نبودند مرحوم حاج شیخ غلامرضا را قبول داشتند، در بعضی کتاب‌ها که کرامت‌هایی در مورد بعضی از شاگردان حاج شیخ غلامرضا نقل شده، یک شاگردی ایشان داشت که، شاید اسم کتاب را هم نبرم از جهاتی بهتر باشد، یک آقایی که کتابش خیلی بر علیه روحانیت هست و اینها، ولی نسبت به حاج شیخ غلامرضا یک ارادت خاص دارد و با تعبیر به نظرم شیخ خر سوار هم ازش یاد می‌کند به عنوان کسی که در خدمت مردم بود و مردم را رسیدگی می‌کرد و امثال اینها، آنجا می‌گوید که همین شاگرد مرحوم حاج شیخ غلامرضا به ما گفتش که حاج شیخ غلامرضا به من گفته که من ۴۰ روز دیگر از دنیا می‌روم. و این اِخبار را به ما داده. و می‌گفت من آنجا می‌رفتم و روز سی و نهم می‌گفت آنجا بودم، حالش هم خوب بود، روز چهلم از دنیا رفت. این را کسی که اصلاً رابطه‌اش با روحانیت هم خوب نیست در کتابش از اوّل تا آخر فحش به روحانیت و فحش به دین و دیانت و امثال اینها می‌دهد ولی نسبت به حاج شیخ غلامرضا به هر حال یک اعتقاد ویژه داشتند. حاج شیخ غلامرضا در این که شخص خاصی بود. مرحوم حاج شیخ غلامرضا به هر حال از طرف مرحوم آقای بروجردی وکالت داشتند در منطقه‌شان، ولی همۀ آن چیزی که در اختیارشان بود را مصرف می‌کردند و هیچ برای قم نمی‌فرستادند از سهم امام و اینها. این باعث شده بود که بعضی‌ها شیطنت کرده بودند و ایشان را در پیش آقای بروجردی یک مقداری تخریب کرده بودند. حاج آقا می‌فرمودند که ظاهراً خود حاج آقا بودند. گفتند آقای حاج شیخ غلامرضا آمد پیش آقای بروجردی وضعیت منطقه را که شرح داد خیلی با حس الهی که داشت و خیلی پر حس صحبت کرد که من خلاصه شرایطم جوری نیست که بتوانم سهم امام را از آنجا چیز کنم، خیلی‌ها به من مراجعه می‌کنند و من ناچار هستم اینها را اداره کنم، اینقدر با حس الهی چیز کرد که آقای بروجردی تحت تأثیر قرار داد و آقای بروجردی فرمودند شما هر مقدار که مقدورتان هست چیز کنید و اختیار تام به ایشان دادند در صرف سهم امام. خیلی ظاهراً خود حاج آقا بودند موقعی که حاج شیخ غلامرضا آمدند و حس خاصی که ایشان نقل می‌کرد. داستان‌های در مورد حاج شیخ غلامرضا هست که نمی‌خواهم وارد آن ماجراها بشوم. آقای قافی از نفس مرحوم حاج شیخ غلامرضا به ایشان خورده بود و خیلی معنویت خاصی داشتند و ما شاید از معنویت ایشان هم بهره‌مند شدیم. البته ایشان با معنویت بودند که ما بهره‌مند شدیم. یا نه آن را نمی‌دانم. خدا رحمتشان کند و حالا برای ایشان یک فاتحه هم می‌خوانیم.

خدا رحمت کند مرحوم آقای قافی را، الآن حرم مشرف شده بودم جایی که وایستاده بودم یادم افتاد که آقای قافی نسبت به آن جاها یک عنایت خاصی داشتند و داستانی هم نقل می‌کردند در مورد این که مثلاً بعضی از معصومین را، اصلش یادم نیست مثلاً در آنجا دیده بودند و آنجا وای می‌ایستادند. ایشان عنایت داشتند یک جای خاصی در حرم وای می‌ایستادند و من هم یک مقداری با توجه به آن داستانی که ایشان هست تقریباً نزدیک آن جایی که وای می‌ایستادند خیلی وقت‌ها برای زیارت حضرت معصوم وای می‌ایستادم.

بحث ما سر این بود که آیا شیءای که منذور الصدقه باشد زکات به او تعلق می‌گیرد یا تعلق نمی‌گیرد. صورت مسئله جایی بود که نذر یا مطلق باشد یا مشروطی باشد که شرطش تحقق پیدا کرده باشد در میان سال و در نتیجه با تحقق شرط فعلیت پیدا کرده باشد. این که مواردی که منذور الصدقه هست ولی هنوز شرطش تحقق پیدا نکرده بحث جدایی دارد که آن را بعداً بحث می‌کنیم. در این بحث منذور الصدقه یک بحث کلی در مورد نذر هست، بحث کلی که حالا ابتدا آن را بحث می‌کنیم که حقیقت نذر چی است؟ و این حقیقت نذر در این بحث چه تأثیری دارد؟ هم بحث کبروی‌اش هم بحث تطبیقی‌اش. در نتیجه تمام منذورها اگر عین زکوی منذور باشد. نذری به او تعلق گرفته باشد. آیا او متعلق زکات هست یا نیست؟ یک بحث عام. یک بحث خاص در مورد حقیقت صدقه است و این که صدقه حقیقتش چی است و این حقیقت صدقه در این بحث چه تأثیری پیدا می‌کند؟ دوستانی که کلاس راهنما هستند این بحث حقیقت صدقه را و ما امروز بحث آقای خویی را دنبال می‌کنیم ولی این را دوستان دنبال کنند که آیا آن جوری که مرحوم آقای خویی فرمودند حقیقت صدقه به هبه برمی‌گردد، این درست است یا درست نیست؟ علی ای تقدیر اگر به هبه برنگشت آیا عقد است؟ ایقاع است؟ شرایط صدقه چه شکلی است؟ این بحث را دنبال بفرمایند ببینیم که در کلمات فقها به چه شکل این بحث دنبال شده، در ادله و روایات این بحث به چه شکل دنبال شده، این بحث را دوستان دنبال کنند که بحث بعدی ما بعد از همین بحث کلی نذر هست. در مورد نذر ما عرض می‌کردیم که نذر اعتبار مالکیت خداوند تبارک و تعالی نسبت به منذور هست و عرض می‌کردیم این که خداوند مالکیت تکوینی نسبت به اشیاء دارد این اقتضاء نمی‌کند که مالکیت اعتباری در مورد خدا تصویر نشود. این بحث را نیاز هست یک مقداری ما بیشتر بازش بکنیم. مرحوم آقای خویی در بحث اوائل مکاسب بحث را مطرح می‌کنند در بحث این که، مرحوم شیخ انصاری یک تناسبی در مورد بیع الدین علی من هو علیه یک مطالبی دارند که آن مطالب به بحث ما هم مرتبط هست، من ابتدا یک نکته‌ای از مرحوم آقای خویی در این بحث ذکر می‌کنم بعد بعضی از مطالبی که مرحوم شیخ اینجا دارد و ارتباط هم با بحث دارد عرض خواهم کرد. مرحوم شیخ وارد تحلیل بیع الدین علی من هو علیه می‌شوند. آنجا مرحوم آقای خویی یک نکته‌ای دارند، می‌گویند انسان چون مالک نفس خودش و مالک فعل خودش و مالک ذمۀ خودش به ملکیت تکوینیۀ ذاتیه هست در جایی که ملکیت تکوینیۀ ذاتی باشد ملکیت اعتباری لغو است و اینجا هم ملکیت اعتباری تصویر نمی‌شود و بنابراین انسان مالک اعتباری ما فی الذمه‌اش نیست. مرحوم شیخ مالک اعتباری ما فی الذمه فرض کرده و نتایجی را برایش متفرع کرده، مرحوم آقای خویی می‌فرمایند نه انسان جایی که ملکیت ذاتیۀ تکوینیه وجود داشته باشد در آنجا ملکیت اعتباری لغو است.

اینجا ببینیم اوّلا اصل این حرف درست هست یا درست نیست فرمایش آقای خویی و اگر آن فرمایش هم درست باشد آیا آن فرمایش با عرض ما که می‌گفتیم نذر ملکیت اعتباری خداوند نسبت به منذور است منافات دارد یا منافات ندارد؟ اما اصل فرمایش آقای خویی به نظر می‌رسد که این مطلب ایشان درست نیست. این که در جایی که ملکیت حقیقیه باشد، تکوینیۀ ذاتیه باشد دیگر ملکیت اعتباری تصویر نمی‌شود، ببینید بین ملکیت حقیقیه، یعنی ملکیت تکوینیۀ ذاتیه و ملکیت اعتباری در آثار اختلاف است. اینجور نیست که تمام آثار ملکیت اعتباریه بر ملکیت تکوینیۀ ذاتیه بار شود تا ما بگوییم لغو است. نه، بعضی آثار هست که اختصاص دارد به ملکیت اعتباریه و در ملکیت ذاتیه نمی‌آید. همین مثالی که خود ایشان، مطلبی که خود ایشان می‌گویند که انسان مالک ذاتی نفس خودش هست بالملکیة التکوینیة الذاتیة. درست هم هست، انسان مالک ذاتی خودش است، ولی این مالکیت ذاتی باعث نمی‌شود که انسان بتواند خودش را بفروشد. در حالی که یک ملکیت اعتباری داریم، انسان ممکن است دیگری را مالک اعتباری باشد، کما این که در مولیٰ و عبید همین است دیگر. ملکیت اعتباری عبد برای مولایش هست و ملکیت ذاتیۀ تکوینیه‌اش برای خودش هست. ولی آن کسی که حق معامله دارد خود شخص نیست بلکه مولایش هست. این که یک شیءای در صورتی این فرمایش آقای خویی درست بود که تمام احکام ملکیت اعتباریه در ملکیت ذاتیۀ تکوینیه به تعبیر ایشان بیاید در حالی که همچین چیزی نیست. ممکن است یک شیءای ملکیت ذاتیۀ تکوینیه داشته باشد انسان، ولی ملکیت اعتباری نداشته باشد. حالا آن حقیقت، نمی‌خواهم وارد بحث‌ها بشوم اصلاً این که ایشان تعبیر می‌کند که انسان مالک ما فی الذمه‌اش هست به ملکیت حقیقیۀ ذاتیه اصلاً درست هست یا درست نیست، اصلاً نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها بشوم، تحلیل حقیقت ما فی الذمه از بحث ما خارج است. با فرض که آن مطلب آقای خویی را بپذیریم که مثلاً یک شیءای که ملکیت اعتباریه انسان دارد این ملازمه وجود ندارد بین ملکیت حقیقیه یا ملکیت به تعبیر آقای خویی ملکیت ذاتیه تکوینیه و ترتیب آثار ملکیت اعتباری. بنابراین این که خداوند، حالا آن بحث را در جای خودش نیازمند تحلیل زیاد هست که من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم. آن چیزی که در این بحث ما دخالت دارد این بحث هست که ما به فرض خداوند را مالک تکوینی افعال بدانیم، به فرض این مطلب درست باشد این معنایش این نیست که مالکیت اعتباری در مورد افعال تصویر نشود و این مالکیت اعتباری لغو باشد. نه، مالکیت اعتباری در مورد افعال لغو نیست و آثار شرعیه‌ای بر آن بار هست که در ادامه در موردش صحبت خواهیم کرد. یک نکتۀ دیگر بر فرض که جایی که ملکیت تکوینیۀ ذاتیه وجود داشته باشد، ملکیت اعتباری تصویر نشود این که خداوند تبارک و تعالی نسبت به همۀ افعال ملکیت تکوینیۀ ذاتیه داشته باشیم درست نیست. ببینید فعلی که در خارج تحقق پیدا می‌کند این فعل را حالا در بحث‌های جبر و اختیار، بحث‌هایی هست که آیا خداوند نسبت به آن افعال ملکیت دارد یا ملکیت ندارد، آنها را نمی‌خواهم اصلاً واردش بشوم. بعد از تحقق فعل و فعلی که در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند خب بگوییم خداوند مالک تکوینیۀ ذاتیه نسبت به آن هست. خب آن بحث جبر و اختیار در مورد این هست که خداوند آیا مالک هست، عبد مالک هست، چی هست؟ آن بحث‌ها بماند. ولی بحث ما این نیست. بحث ما قبل از تحقق فعل است. زمانی که نسبت انسان به فعل و ترک علی السویه است تکویناً. ممکن است این فعل از انسان سر بزند، ممکن است سر نزند. در این زمان می‌گوییم خدا مالک است. ببینید وقتی ما می‌گوییم خداوند مالک حج هست از بنده، زمانی هست که حج هنوز خارجیت پیدا نکرده، ممکن است خارجیت پیدا کند، ممکن است خارجیت پیدا نکند. پس آن که در خارج از عبد ممکن است سر بزند، ممکن است حج باشد ممکن است ترک الحج باشد. نسبت تکوینیۀ عبد، نسبت به فعل حج و ترک حج علی السویه است. اینجا خداوند مالک اعتباری حج می‌شود. مالک اعتباری حج می‌شود یعنی چی؟ یعنی بر ذمۀ عبد، بر گردن عبد یک امر اعتباری تعلق می‌گیرد و آن این است باید حج را تحویل خدا بدهد. حالا این که خارجاً شما این حج را تحویل می‌دهید یا نمی‌دهید در جایی که شما حج را تحویل ندهید، اینجا ملکیت حقیقیۀ خداوند که تحقق ندارد. ولی ملکیت اعتباری هست. آن ملکیتی که در بحث جبر و اختیار، آنهایی هم که قائل به جبر هستند می‌گویند خدا مالک افعال هست، مالک افعال واقع شده در خارج هست. افعالی که در خارج تحقق پیدا نکرده، خدا که مالک آنها نیست. فعلی که خارجیت، در حالی که این ملکیتی که ما اینجا می‌خواهیم اعتبار کنیم ملکیتی هست غض نظر از تحقق خارجی. ممکن است تحقق پیدا بکند، ممکن است تحقق پیدا نکند. پس آن فرمایش آقای خویی با فرض درستی‌اش در جای خودش که ما عرض کردیم آن هم درست نیست ربطی به این بحث ندارد. ما بحث مالکیت نسبت به ماهیت فعل یا به تعبیر دیگر فعل لا بشرط از وجود و عدم متعلق ملکیت اعتباری خداوند هست. این فعل لا بشرط از وجود و عدم ملکیت حقیقیۀ ذاتیۀ تکوینیه اینها که ندارد. پس بنابراین آن بحث آقای خویی ربطی به این بحث ندارد. و این ملکیت آثاری دارد. اثرش این نکته هم توجه بفرمایید، مرحوم آقای خویی یک مبنایی دارند در بحث، اصلاً حقیقت وجوب. ایشان وجوب را در بحث اوامر می‌گویند این که وجوب یعنی یک اعتبار وضعی. وجوب یعنی شیءای که بر عهدۀ عبد می‌آید و عبد کأنّ خدا مالک آن است، یک چیزی شبیه همین که به طور کلی، آقای خویی در مورد واجبات می‌گویند. آن مطلب به طور کلی درست نیست. این که ما همۀ واجبات را اعتبار وضعی برایش تصویر بکنیم درست نیست، آقای صدر هم دارند که آقای خویی آن را در فعل هم نتایجی دارد، به آن نتایج ملتزم نیستند، من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های حقیقت وجوب بشوم. ما بحث ما سر واجبات به طور کلی نیست. واجبات به طور کلی یک اعتبار وضعی در موردش نیست. ولی بعضی از واجبات در موردش یک اعتبار خاص وجود دارد و آن این است که خدا خودش را مالک آنها قرار داده که نتیجه‌اش همین هست که در جلسۀ قبل هم اشاره کردم که در این جور موارد چون خداوند خودش را مالک فرض کرده بنده مدیون خداست. مدیون که شد این موارد از اصل مال خارج می‌شود نه مطلق واجبات. از اصل مال خارج می‌شود، دین الله هست، به همین استدلال شده در آن روایت خثعمیه که باید دین الله احق ان یقضی. چون دین الله هست، مثل دین الناس. دین الناس که از اصل مال خارج می‌شود و مقدم هست بر ارث و وصیت، این من بعد وصیة یوصی بها او دین این دینی که اینجا هست، دین الله را هم می‌گوید. مطلق واجبات را نمی‌گیرد، ولی دین الله را می‌گیرد. بنابراین این یک اعتبار خاصی است. این اعتبار با اعتبار وجوب فرق دارد. وجوب یک اعتبار دینیت در آن نیست، مطلق وجوب. این اعتبار مالکیت خدا یک اعتبار خاص است. ببینید یک بحثی مرحوم شیخ گفتم در آن بحث بیع الدین علی من هو علیه دارد، ایشان مطرح می‌کند که ملکیت یک اضافه‌ای هست بین مالک و مملوک. و ما در ملکیت مملوک علیه نداریم. به نظر می‌رسد که این فرمایش مرحوم شیخ در ملکیت اعیان مطرح است. ولی در ملکیت افعال مطرح نیست. البته فرمایش شیخ هم در ملکیت افعال، حالا آن یک صحبتی در موردش عرض می‌کنم. ببینید من که مالک مثلاً این لیوان هستم ملکیت یک نوع ارتباطی هست بین من و این لیوان. کس دیگری این وسط پایش در کار نیست. ولی وقتی من یک فعلی را مالک می‌شوم، من مالک فعل می‌شوم، این مالکیت ارتباطی هست بین من و آن فعل و آن کسی که این فعل را باید انجام بدهد. جایی که شما اجارة الفعل، یعنی فعل خودتان را به تملیک غیر در می‌آورید، اینجا من مالک فعل غیر هستم. کسی که اجیر می‌شود برای این که فعلش را، خیاط اجیر می‌شود برای این که فعلی برای مستأجر به جا بیاورد. مستأجر مالک هست از اجیر فعلش را. مستأجر مالک است یک مملوک داریم که آن مثلاً خیاطت است. یک مملوک علیه داریم که آن مملوک علیه خیاط است. مستأجر مالک بر دوش آن خیاط هست فعلش را. این اضافۀ سه طرفه است. اضافه‌ها بعضی‌هایشان ثنایی الاطراف است، بعضی از اضافه‌ها ثلاثی الاطراف است. اضافۀ ملکیت الافعال اضافۀ ثلاثی الاطراف است. اضافه‌ای هست بین مالک و مملوک و مملوک علیه. مرحوم آقای میلانی را من دیدم حالا این بحث را فرصت نکردم در آن بحث نگاه کنم. همینجوری که داشتم این بحث را دنبال می‌کردم که ببینم مرحوم شیخ که در آن بحث بیع الدین علی من هو علیه ایشان می‌گویند ملکیت یک اضافۀ بین مالک و مملوک هست و مملوک علیه ندارد، خواستم ببینم کسی این مطلب را که در افعال مملوک علیه ما داریم را گفته یا نگفته، دیدم آقای میلانی در خود دِیْن این مطلب را مطرح می‌کند که دِیْن، ایشان می‌گوید درست است که ملکیت در اعیان رابطه‌ای هست بین من و عین. ولی این اعیان شخصیه است. ولی اعیان اگر به نحو دین باشد رابطۀ بین ۳ شیء است. رابطۀ بین مالک یعنی من له الدِیْن و ملک و من علیه الدِیْن. یک رابطۀ سه طرفی است. این را در محاضرات فی فقه الامامیۀ آقای میلانی دیدم، ممکن است در کلمات آقایان هم باشد، در دیگران هم باشد. آقای میلانی شاگرد حاج شیخ محمد حسین است فرصت نکردم ببینم که این در کلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین هست و ایشان این را از مرحوم حاج شیخ محمد حسین گرفته یا خودشان این تعبیر را دارند یا نه. به هر حال در مورد حق هم همین مطلب در کلام مرحوم شیخ هم اشاره به آن هست. در واقع حق یک اضافۀ ثلاثی الاطراف است. اضافۀ بین من له الحق و متعلق الحق و من علیه الحق. بعضی‌ها تفاوت بین حق و ملک را اینجور گفتند، گفتند حق اضافۀ ثلاثیة الاطراف است، و ملک اضافۀ ثنایة الاطراف است. این مطلب به‌طور کلی درست نیست. ملک همیشه اضافه‌اش ثنایی الاطراف نیست. ملک گاهی اوقات اضافۀ ثلاثیة الاطراف هست. مالکیت افعال این شکلی است که اضافۀ ثلاثیة الاطراف است. و این حقیقت یک نوع من، به طور کلی حالا اضافۀ افعال، وقتی انسان مالک یک فعلی می‌شود، مالکیت فعل، ارتباط بین مالک و فعل و من علیه الفعل هست. ما در بحث نذر حقیقت نذر یک من له الفعل داریم، یک من علیه الفعل داریم. این که در اعتبار نذر در روایات می‌گوید که شما نذری صحیح هست که خودتان را من علیه الفعل قرار بدهید، خدا را من له الفعل قرار بدهید. لا یکون نذر الا ان یحور لله علیَّ. لله علیَّ یعنی خدا را مالک قرار بدهید، خودتان را مملوک علیه قرار بدهید. اعتبار نذر این است. حالا این یک مطلب.

در مورد نذر صدقه یک بحث در مورد صدقه است که آن بحث را بعداً طرح می‌کنیم. یک بحث در مورد نذر صدقه است. یعنی ارتباط نذر با صدقه از آن حیث که نذر خودش یک اعتبار من له العمل دارد و من علیه العمل دارد. خب ببینید ما در واقع نذر، صدقه یک موقعی مراد به نحو شرط فعل است، تصویر ما در مورد نذر صدقه آن آقای خویی بحثش را از اینجا شروع کرد دیگر که ما نذر صدقه ممکن است به نحو شرط نتیجه تصویر کنیم، یک موقعی به نحو شرط فعل ممکن است تصویر بکنیم. بحث این است که نذر صدقه اگر نذر التصدق باشد بحثی نیست. من نذر کردم فعل تصدق را. یعنی خداوند مالک هست بر گردن من فعل صدقه دادن را. حالا صدقه دادن یعنی چی؟ آن بحث صدقه و صدقه دادن آن بحث بعدی است. ولی خدا مالک من هست این فعل را. خب این درست است، مثل همۀ نذرها. ولی آیا من می‌توانم مالک قرار بدهم خدا را نسبت به صدقه به عنوان شرط نتیجه. این اصلاً تصویر دارد یا تصویر ندارد. من به نحو شرط نتیجه مالکیت است. من خدا را مالک قرار دهم بر علیه خودم صدقه بودن این مال را. به نظر می‌رسد این اصلاً تصویر ندارد. این مشکل غیر از آن مشکلی هست که آقای خویی مطرح می‌کند. مشکل این است که نذر باید نذر یک فعلی را خدا را مالک قرار بدهیم. این شرط نتیجه صدقه بودن شیء این چی چی است که من علیه نذر باشم، خداوند مالک باشد. صدقه بودن یک عمل خارجی است، یک اعتبار خارجی است. این اعتباری نیست که به گردن من باشد برای خدا باشد. این اصلاً تصویر من له و من علیه درش تصویر نمی‌شود. مشکل این است. نه مشکل از آن زاویه‌ای که مرحوم آقای خویی بحث را دنبال می‌کند. مشکل این است که اصلاً آن تصویری که در نذر داریم آن تصویر به نحو شرط فعل است نه به شرط نتیجه. این را نگاه کنید در آن روایتی که من الآن آن روایت را نیاوردم. تعبیر آن در مورد لله علیَّ، می‌گوید لله علیَّ گاهی اوقات یک پول را می‌گوید لله علیَّ، خب آن یک تعبیر. ولی بحث صدقه را که تعبیر می‌کند می‌گوید یتصدّق. آن روایتش را ببینید. لله علیّ ان اتصدق. تعبیر آن روایت را لله علیَّ آن روایتی که دیروز خواندم، در جلسۀ قبل خواندم را ببینید. تعبیرش را، می‌گوید آن چیزی که برای خدا به گردن خودم قرار می‌دهم فعل التصدق است. تعبیر روایت را ببینید و همین هم معقول هست. این که به نحو شرط نتیجه اصلاً صدقه باشد آن تصویرش ما قابل تصویر نمی‌دانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان